

نقد و بازخوانی نظریه پالایش منابع حدیثی معتبر از روایات تقیه‌ای

حسنعلی اخلاقی امیری*

دکتر محمد حسن حائری**

چکیده

«تقیه» و مباحث مرتبط با آن، در طول تاریخ تشیع، از اهمیت خاصی برخوردار بوده، و بحث‌های گوناگونی در باره صورت گرفته است. یکی از دیدگاه‌هایی که از قدیم به برخی از بزرگان منسوب شده و از زمان مرحوم صاحب جواهر، با توجه به دفاع ایشان از این نظریه، مورد توجه قرار گرفته، نظریه حذف احادیث تقیه‌ای توسط اصحاب و محدثان از کتب روایی خود، به ویژه کتب معتبری مانند: *الکافی*، *من لا یحضره الفقیه*، *تهذیب الاحکام*، *الاستبصار*، *وسائل الشیعه* و... است. این نظریه از آن جا که در سال‌های اخیر نیز مورد اقبال برخی از بزرگان در دوره معاصر قرار گرفته، ما را بر آن داشت آن را در این نوشتار به نقد و بررسی گذاشته و ضمن طرح ایرادات این نظریه، به این نتیجه دست یابیم که در کتب روایی معتبر شیعه، احادیث تقیه‌ای وجود دارد و فقیه در مقام استنباط باید از جهت صدور نیز روایات را بررسی کامل نماید. **کلیدواژه‌ها:** احادیث تقیه‌ای، پالایش احادیث، منابع روایی.

درآمد

تقیه، در لغت از ماده «وقی، یقی، وقایه» گرفته شده و راغب اصفهانی آن را این گونه معنا نموده است:

الوقایة حفظ الشی مما یؤذیه ویضره؛^۱

وقایه نگهداری یک شی است از چیزهایی که بر او آزار و ضرر می‌رساند.

* کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق.

** دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد.

۱. المفردات فی غریب القرآن، ماده وقی.

و تقیه اسم مصدر «اتقی، یتقی» است^۲ و در معنای آن - که همان معنای مصدری را دارد - چنین گفته شده است:

التقیة والاتقاء بمعنی، یرید انهم یتقون بعضهم بعضاً، و یظهرون الصلح والاتفاق، و باطنهم بخلاف ذالک؛^۳

تقیه و اتقاء به یک معناست، اراده شده که آنها بعضی از برخی تقیه می‌کنند و اظهار صلح و اتفاق می‌نمایند، ولی در باطن بر خلاف آن هستند.

از آن جا که تقیه از همان دوره‌های اولیه پس از غیبت نزد علمای شیعه از اهمیت خاصی برخوردار بوده، این عنوان دارای تعاریف بسیار است و علما به توضیح و تعریف آن پرداخته‌اند. در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) در تعریف آن چنین گفته است:

التقیة کتمان الحق و ستر الاعتقاد فیه و مکاتمة المخالفین و ترک مظاهرتهم، بما یعقب ضرراً فی الدین او الدنيا؛^۴

تقیه پوشاندن حق و کتمان نمودن اعتقاد به آن است؛ پنهان کاری با مخالفان و دوری از تظاهر به چیزهایی است که آسیب در دین و یا دنیا را در پی دارند.

اگر جمله «بما یعقب ضرراً» را مورد تقیه بدانیم، اشکالی بر این تعریف وارد می‌شود و آن، این که چون مورد تقیه منحصر به دفع ضرر نیست، بلکه گاه تقیه برای حفظ وحدت یا آبروی شیعه جریان دارد، این قید باید اصلاح شود.

امین الاسلام طبرسی (م ۵۲۳ ق) در تعریف تقیه در کتاب تفسیر خود چنین می‌آورد:

التقیة الاظهار باللسان، خلاف ما ینطوی علیه القلب للخوف علی النفس؛^۵

تقیه عبارت است از خلاف اعتقاد قلبی را به زبان آوردن به جهت ترس بر جان.

این تعریف نیز با قید «اللسان»، شامل تقیه در عمل نخواهد شد. همچنین تقیه مداراتی را نیز، به واسطه فرض ترس، در تعریف در بر نمی‌گیرد.

شهید اول (م ۷۸۶ ق) در کتاب القواعد والفوائد چنین فرموده است:

۲. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۵۴۱.

۳. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۹.

۴. تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۳۶.

۵. مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۷۲.

التقیة مجاملة الناس بما يعرفون، وترك ما ينكرون حذراً من غوائلهم؛^٦
تقیه یعنی به نیکی معاشرت کردن با مردم به وسیله به جا آوردن آن چه
می شناسند و ترک آن چه نمی شناسند، به خاطر دوری کردن از درد سرهای
آنان است.

این تعریف نیز نمی تواند مانع اغیار باشد؛ زیرا جمله «ما يعرفون» و «ما ينكرون»
ممکن است موافق حق باشد که دیگر تقیه نیست و نیز تقیه در این تعریف شامل تقیه
سلبی نیست.

شیخ انصاری^٧ از نوابغ شیعه (م ۱۲۸۱ق) در تعریف آن چنین گفته است:

المراد منها التحفظ عن ضرر الغير بموافقة في قول او فعل مخالف للحق؛^٧
مراد از تقیه محافظت از خویش در برابر ضرر دیگری به وسیله موافقت نمودن با
او در گفتار و یا رفتار مخالف حق است.

این تعریف نیز شامل برخی موارد تقیه مداراتی - که جلوگیری از ضرر در آن راه
ندارد - نیست.

و برخی دیگر در تعریف آن چنین گفته اند:

هی عبارة عن اظهار الموافقة مع الغير في قول او فعل او ترك فعل يجب عليه، حذراً
من شره الذي يَحتمل صدوره بالنسبة اليه، او بالنسبة الى من يحبه مع ثبوت كون
ذلك القول، او ذلك الفعل، او ذلك الترك مخالفاً للحق عنده؛^٨
تقیه عبارت است از اظهار موافقت با دیگری در گفتار یا کردار و یا انجام ندادن
کاری که واجب است؛ به خاطر پرهیز از شر آن فرد که احتمال وقوع آن به
نسبت به خود او و یا کسانی که با مرتبط هستند؛ با فرض این که آن گفتار یا آن
کار و یا ترک نزد او مخالف حق است.

اگر در همه این تعاریف دقت شود، در می یابیم که یک نکته مورد اتفاق تمام این اقوال
است. آن نکته این است که تقیه در مرحله عمل با حفظ اعتقادات صورت می گیرد و کاملاً
جنبه تظاهر دارد؛ به عبارت دیگر، چون انسان در مرحله اعتقاد کاملاً آزاد بوده و هیچ کس
اطلاع و تسلطی بر نیت او ندارد، تقیه در آن مرحله معنا ندارد، بلکه تقیه فقط در نوع

٦. القواعد والفوائد، ج ٢، ص ١٥٥، قاعدة ٢٠٨.

٧. رسالة في التقية، ص ٣٧.

٨. القواعد الفقهية، ج ٥، ص ٤٩.

عملکرد مکلف خود را نشان می‌دهد. بدین جهت، در این تعاریف از کلماتی چون «اظهار موافقت» و «الموافقة فی قول» استفاده شد.

با توجه به آن چه گفته شد، به نظر می‌رسد تعریفی که از مجموع این تعاریف، بدون ایرادات وارد بر آنها، به دست می‌آید، چنین است:

التقیة اخفاء الحق عن الغير او اظهار خلافه للتحفظ عن ضرر الغير او لمصلحة اقوی؛
تقیه مخفی نمودن حق از دیگران یا اظهار خلاف آن، به جهت حفظ شدن از
ضرر دیگران و یا رعایت مصلحت مهم تراست.

شرایط زمان ائمه علیهم‌السلام

امامان معصوم علیهم‌السلام پس از سپری شدن و اتمام دوره خلفای سه گانه (ابوبکر، عمر و عثمان) و پنج سال حکومت امیرالمومنین علیه‌السلام با دو دوره حکومت امویان و عباسیان هم زمان بودند. این دو سلسله حکومت‌گر، هر چند در روش برخورد با ائمه علیهم‌السلام تفاوت‌هایی داشتند، لکن در اصل تقابل با آن بزرگواران، نه تنها مشترک بودند، بلکه به نظر می‌آید که در این زمینه بنا داشتند گوی سبقت را از یکدیگر ببرایند.

در این دوره‌ها به واسطه کنار گذاشتن امامت، خلفایی سرکار آمدند که شناختی نسبت به دین نداشته، و در عمل نیز پایبندی به اصول و ارزش‌های فردی و عبادی از ایشان دیده نشد. به مرور، در متن جامعه زمینه‌ای فراهم شد که اندک اندک آرا و نظریات مختلف مطرح شده و به دلیل به حاشیه رفتن مفاهیم دینی، مقوله «تحریف دین» به طور جدی جا باز نمود. شیعیان و پیروان واقعی اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام در بدترین شرایط زندگی می‌نمودند و اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان حجت الهی و نگهبانان اسلام با تحمل رنج‌ها و سختی‌های طاقت فرسا، مبانی دینی را محافظت نموده و به دیگران رساندند و در این مسیر یا مسموم شده و یا به قتل رسیدند.^۹

اسباب مخفی نمودن مقصود در احادیث

تردید نیست که تقیه باعث می‌شود که حکم واقعی مطرح نشده و یا مخاطب، مقصود واقعی را از کلام معصوم علیه‌السلام نفهمد. حال آیا این کتمان و بیان نکردن حکم، به

۹. امام مجتبی علیه‌السلام فرمود: ولقد حدثنی جدی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ان الامر یملکه اثنا عشر اماماً من اهل بیته و صفوته، ما منا الا مقتول أو مسموم» (کفایة الأثر، ص ۱۶۲؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۷).

صورت آشکار دارای ثمره و فایده است؟ به عبارت دیگر، تقیه در سخنان معصومان علیهم السلام چه موجباتی دارد؟

در پاسخ به این سؤالات، اندیشمندان اسلامی، در بین کلمات خود، به مواردی چند اشاره نمودند^{۱۰} که به اختصار آنها را اشاره می‌کنیم:

۱. حفظ افراد شیعه و نیز اجتماع شیعیان از خطرات؛ یکی از اسباب مهم در کتمان حکم واقعی - که در روایات و کلمات بسیاری از علما به آن اشاره شده است -^{۱۱} حفظ شیعیان از خطرات گوناگونی که از ناحیه مخالفان و حکومت‌ها متوجه آنان بوده است. توجه به شرایط زمان ائمه علیهم السلام و موقعیت شیعیان ما را به اهمیت این مورد آگاه می‌سازد.

۲. حفظ موقعیت علمی امام علیه السلام نزد اهل سنت؛ گاه ائمه علیهم السلام در پاسخ به سائلی که از اهل سنت بوده است، پاسخی مطابق با مذهب آنان داده‌اند و گاه در جلسه‌ای که امام علیه السلام صحبت می‌کردند، افرادی از اهل سنت حضور داشته‌اند و حضرت پاسخ را به تأخیر انداخته‌اند و یا امام علیه السلام با توجه به حضور آنها، طبق نظر آنها سخن گفته‌اند. در این زمینه شواهدی در بین روایات رسیده است.^{۱۲}

۳. رعایت شرایط خاص سیاسی و حکومتی؛ در تعبیر روایات، گاه دلیل مخفی نمودن حکم واقعی توسط امامان معصوم علیهم السلام شرایط خاص آن زمان بیان شده و تقیه از حکومت بدین سبب مورد تأکید واقع شده است.^{۱۳}

۴. پرهیز از منتسب شدن به غلات و منحرفان؛ گاه معصومان علیهم السلام در جمعی قرار می‌گرفتند که برخی از غلات آن جا حضور داشتند و به واسطه حضور آنان، حکم کتمان می‌شد. غلات کسانی بودند که به واسطه انحراف فکری و عدم اهتمام به احکام شرعی، نسبت الوهیت و یا نبوت به ائمه می‌دادند. و امام علیه السلام به واسطه عدم تقویت فکر غلط آنان و عدم انتساب به این فکر انحرافی، واقعیات را چه بسا مطرح نمی‌کردند. مغیره بن سعید و ابو الخطاب از این افراد بودند که بارها مورد انکار و لعن ائمه علیهم السلام قرار گرفتند.^{۱۴}

۱۰. رک: جوابات اهل الموصل، ص ۴۸؛ رسائل المرتضی، ص ۶۰؛ السراج الوهاج لدفع عجاج قاطعة الحاج، ص ۱۱؛ الانطاب الفقهية علی مذهب الامامية، ص ۹۸؛ مقدمات الحدائق الناضرة؛ رسالة فی التقية؛ الرافد فی علم الاصول؛ منتقى الاصول، ج ۷، ص ۳۴۵؛ تسديد الاصول، ج ۲، ص ۵۱۷؛ تقریرات اصول سید علی سیستانی (چاپ نشده).

۱۱. رک: وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۱۱؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۷۱.

۱۲. رک: الکافی، ج ۷، ص ۹۴؛ تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۲۷۱؛ مدینة المعاجز، ج ۵، ص ۸۴.

۱۳. رک: تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۳۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۲۲.

۱۴. رک: رجال الخاقانی، ص ۲۰۹؛ اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۴۹۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۹۹ و ۳۰۰.

۵. فراهم نمودن زمینه کمال و تربیت اصحاب؛ بدون تردید، یکی از شؤون مهم پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصومین ﷺ شأن تبلیغ امر دین است: «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ».^{۱۵} معصومان در مقام تبلیغ، در واقع، ضمن رساندن پیام دین به انسان‌هایی که به دنبال تربیت و پرورش مخاطب خود بوده، همچون مربیانی دلسوز در پی هدایت و رشد و کمال انسان‌ها بوده‌اند. واضح است که در امر تربیت، گاهی مربی مصلحت‌متربی را در کتمان حکمی، هر چند موقت، می‌بیند، مربی به فراخور زمان و روایات مخاطب خود، گاهی مکروهی را نهی می‌کند و مستحبی را امر می‌کند.

تأثیر تقیه در اختلاف احادیث

اینک پس از این نکات - که به اختصار برای روشن شدن بحث مطرح شد - باید دید احادیث تقیه‌ای چه میزان در بین روایات است و آنها چه میزان در بحث اختلاف احادیث دخالت دارند؟ در این که روایات تقیه‌ای در بین اخبار بسیار بوده است و تقیه در اختلاف روایات نقش و تأثیر داشته اختلافی نیست. البته برخی از علما و اندیشمندان این نقش و تأثیر را زیاد و مهم ارزیابی کرده و برخی آن را کمتر دانسته‌اند. در گروه اول، به عباراتی از محقق بحرانی و استرآبادی و شهید صدر به اختصار اشاره می‌کنیم:

محقق بحرانی در تأثیر زیاد تقیه در اختلاف روایات چنین فرموده است:

... فان جل الاختلاف الواقع فی اخبارنا بل کله عند التأمل والتحقیق إنما نشأ من التقیه؛^{۱۶}

همانا غالب اختلافی که در روایات ما بلکه اگر دقیق و با تامل نگریسته شود همه آنها ناشی از تقیه است.

قبل از وی، امین استرآبادی بر همین نکته در بحث اختلاف روایات در کشیدن آب چاه برای تطهیر آن^{۱۷} تأکید می‌کند:

این اختلاف به خاطر این است که اکثر روایات در ضمن خود تقیه‌ای دارد که جواب‌های متعدد از ائمه ﷺ در مسأله واحد صادر می‌شده تا این که قول

۱۵. سوره مائده، آیه ۹۹.

۱۶. الحدائق الناظرة، ج ۱، ص ۸.

۱۷. قد ما بر اساس روایاتی که در باب بوده، قایل به نجس شدن آب چاه در تماس با نجاست بوده‌اند؛ به این معنا که حکم آب چاه را مانند آب قلیل فرض می‌کردند. سپس برای طهارت آن حکم به کشیدن آب به میزان مشخص می‌نمودند. الان همه فقها آب چاه را در حکم قلیل نمی‌دانند.

واحدی بر آنها ثابت نشود.^{۱۸}

و شهید صدر چنین می‌فرماید:

و التقیة ایضاً كان لها دور مهم في نشوء التعارض بين الروايات، فلقد عاش اكثر الأئمة المعصومين عليهم السلام ظروفاً عصبية فرضت عليهم التقيّة في القول او السلوك؛^{۱۹} برای تقیه در ایجاد تعارض بین اخبار نقش مهمی است؛ زیرا اکثر ائمه علیهم السلام در شرایط سخت زندگی می‌نمودند که تقیه در گفتار و روش بر آنان لازم بوده است.

از گروه دوم، به عبارتی از مرحوم شیخ انصاری بسنده می‌کنیم. ایشان ضمن پذیرش تأثیر تقیه بر اختلاف روایات، در واقع نظریه قبلی را به صورت کامل نپذیرفته و مورد نقد قرار می‌دهد. عبارت ایشان چنین است:

عمده اختلاف (روایات) همانا کثرت اراده خلاف ظاهر در احادیث است. و آن به واسطه قراین متصلی است که به خاطر تقطیع اخبار یا نقل به معنا بر ما مخفی مانده و یا قراین منفصل مخفی به خاطر این که یا حالیه بوده - که برای مخاطب معلوم بوده - و یا مقالیه بوده - که مخفی مانده است - و یا به غیر قرینه به خاطر مصالحی که امام در نظر داشته، مثل تقیه و یا غیر تقیه.^{۲۰}

چنان که روشن است، مرحوم شیخ انصاری، در این عبارت، تقیه را عاملی غیر عمده، در کنار عوامل دیگر در اختلاف احادیث می‌داند. البته اصل این تأثیر در این کلام پذیرفته شده است.

وجود احادیث تقیه‌ای در کتب معتبر روایی

حال پس از این نکات، آن چه مورد تأکید در این نوشتار است، این بحث است که آیا اخباری که بر اساس تقیه صادر شده‌اند، در کتب شیعه - لا اقل کتب معتبر نزد امامیه - موجود هستند؟ و یا این کتب، توسط علمای سابق و قدمای بزرگوار پالایش شده و اینک

۱۸. تعلیقات بر کتاب مدارک، نقل از الحدائق الناظره، ج ۱، ص ۸.

۱۹. بحوث فی العلم الاصول، ج ۷، ص ۲۸.

۲۰. فرآند الاصول، ج ۴، ص ۱۳۰ که عبارت ایشان چنین است: «إن عمدة الاختلاف إنما هي كثرة إرادة خلاف الظواهر في الأخبار، إما بقرائن متصلة اختفت علينا من جهة تقطيع الأخبار، أو نقلها بالمعنى، أو منفصلة مختفية من جهة كونها حالية معلومة للمخاطبين، أو مقالية اختفت بالانطماس، وإما بغير القرينة لمصلحة يراها الإمام عليه السلام من تقية - على ما اخترناه، من أن التقية على وجه التورية - أو غير التقية من المصالح الاخر».

روایات تقیه‌ای در منابع امامیه یا نیست و یا آن قدر ناچیز است که قابل اعتنا نیست. در بررسی این امر باید توجه داشت که از طرفی در کتب استدلالی اکثر فقها در ذیل بسیاری از روایات، این تعبیر زیاد به چشم می‌خورد: «این حدیث تقیه‌ای صادر شده است».^{۲۱} این خود شاهدی است که آنان قایل به وجود اخبار تقیه‌ای در بین احادیث هستند؛ ولی از طرفی، از برخی بزرگان نقل شده که آنها آوردن چنین اخباری را در کتب معتبر شیعه نپذیرفته، بلکه آن را انکار نموده‌اند. در این باره به عبارت چند نفر از این اندیشمندان - که یا قایل به این نظریه هستند و یا این قول به آنها نسبت داده شده است - اشاره می‌کنیم و ضمن اشاره به ادله آنها به نقد آن می‌پردازیم:

اولین نفری که این گفتار به ایشان منسوب شده، مرحوم شیخ مفید است. ایشان عبارتی در کتاب *جوابات اهل الموصل* آورده که به همین نظریه اشاره دارد. وی چنین فرموده است:

فان الذی یرد عنهم علی سبیل التقیة لا ینقله جمهور فقهاءهم... وإنما ینقله الشکاک من الطوائف، و بیرویه خصماؤهم فی المذهب؛^{۲۲}

آن چه از ائمه علیهم السلام به عنوان تقیه وارد شده، عمده فقها آنها را نقل نکرده‌اند... و همانا اهل شک از طوایفی آنها را نقل کرده و دشمنان در عقیده آنها را ذکر کردند.

ایشان در این کلام، تنها ادعایی را مطرح کرده و هیچ اشاره‌ای به دلیل این ادعا نکرده است.

از کسانی که این نظریه به ایشان منسوب شده است، مرحوم محقق حلی است. ایشان در کتاب *معارج الاصول*، پس از نقل کلام مرحوم شیخ طوسی در باره این که یکی از اسباب ترجیح روایات، مخالفت اهل سنت است، مرجحیت مخالفت عامه را در روایات انکار نموده و این کار را اثبات بحث علمی به وسیله خبر واحد دانسته است. ایشان می‌فرماید:

شیخ طوسی گفته است: زمانی که دو حدیث در عدالت راوی و عدد آن مساوی بود، به حدیث دورتر از فتوای اهل سنت عمل شود. و ظاهر این است که مرحوم شیخ طوسی به حدیثی از امام صادق علیه السلام استدلال کرده است و این امر علاوه بر این که اثبات مسأله علمی به واسطه خبر واحد بوده - که اشکال

۲۱. به عنوان نمونه در کتاب *جواهر الکلام*، در یک استقصای ناقص، بیش از هزار بار این تعبیر آمده است.

۲۲. *جوابات اهل الموصل*، ص ۴۸.

آن واضح است -، آن را بزرگانی از شیعه چون شیخ مفید و غیره نپذیرفته‌اند.^{۲۳}

از این کلام محقق حلی فهمیده نمی‌شود که ایشان وجود احادیث تقیه‌ای را در کتب معتبر حدیثی نپذیرفته است، بلکه این عبارت فقط، به ویژه با توجه به اشکالات و پاسخ‌های ایشان در ادامه روایت، به همین مقدار دلالت دارد که ایشان روایات عمل به خبر مخالف عامه را خبر واحد می‌دانند و بر این باور است که خبر واحد نمی‌تواند مسأله علمی را اثبات کند. البته مرحوم جمال الدین، صاحب کتاب *معالم الدین*، کلام محقق را ضعیف دانسته و به استدلال وی این چنین پاسخ داده است:

اثبات چنین مسأله‌ای با خبر معتبر واحد منعی ندارد، و چه دلیلی برای منع است؟^{۲۴}

و تنها توجیهی که ممکن است برای این نسبت داده شود، این است که منظور محقق حلی از جمله «مع انه قد طعن فيه فضلاء من الشيعة كالمفيد وغيره»، همان عبارتی از شیخ مفید باشد که از ایشان نقل شد و وی در این عبارت، کلام شیخ مفید را تأکید نموده است.

همچنین از کسانی که به این نظریه تصریح نموده‌اند، مرحوم شیخ محمد حسن نجفی، صاحب کتاب *جواهر الکلام* است. ایشان به صورت مفصل به این نکته پرداخته است. از مجموع عبارات ایشان، آن چه به دست می‌آید، عبارت است از این که وی:

۱. قایل به شناخته شدن روایات تقیه‌ای از سوی اصحاب خاص بوده است؛
۲. روایات تقیه‌ای از سوی اصحاب در اصول روایی ذکر نشده است؛
۳. اگر معدودی از این روایات در کتب باقی گذاشته شده باشد، دلیل خاصی داشته و دارای شواهدی است.

۲۳. *معارج الاصول*، ص ۱۵۶ که عبارت ایشان چنین است: «المسألة التاسعة: قال الشيخ ره: [إذا تساوت] الروایتان فی العدالة والعدد عمل بأبعدهما من قول العامة، والظاهر [أن] احتجاجه فی ذلك برواية رويت عن الصادق عليه السلام وهو اثبات لمسألة (علمية) بخبر واحد، وما يخفى عليك ما فيه، مع انه قد طعن فيه فضلاء من الشيعة كالمفيد، وغيره».

۲۴. *معالم الدین وملاذ المجتهدین*، ص ۲۵۵: «و هو ضعيف: أما أولاً فلان رد الاستدلال بالخبر، بأنه إثبات لمسألة علمية بخبر الواحد، ليس بجيد، إذ لا مانع من إثبات مسألة بالخبر المعتبر من الأحاد. ونحن نطالبه بدليل منعه. نعم هذا الخبر الذي أشار إليه لم يثبت صحته فلا ينهض حجة. وأما ثانياً، فلان الافتاء بما يحتمل التأويل وإن كان محتملاً إلا أن احتمال التقية على ما هو المعلوم من أحوال الأئمة عليهم السلام أقرب وأظهر، وذلك كاف في الترجيح فكلام الشيخ عندی هو الحق».

ایشان در یکی از مفصل‌ترین کلمات خود در بحث قرائت قرآن بین دو سوره در نماز، ضمن اشاره به کلام بعضی از فقها چنین می‌فرماید:

از سخنان عجیب او در این جا این است که وی به جهت احتمال تقیه، قایل به عمل نکردن به روایت جواز است؛ در حالی که مشهور متأخران به این روایات عمل کرده‌اند و دلیل آن را در طرح روایات جواز، مخفی نبودن روایات تقیه‌ای بر خواص اصحاب دانسته است؛ بلکه آنها به این روایات آشنا بوده‌اند و آن را به مجرد شنیدن از روایان تشخیص می‌دادند و به راوی می‌گفتند: «امام علیه السلام به تو کیسه‌ای از نوره (ونه عطر) داده است»، همچنین، ظاهر این است که کتب روایی ما از این دسته اخبار و غیر آن پالایش شده است. و آنها با کوشش بسیار و نزدیکی به زمان ائمه علیهم السلام و شناختی که از این روایات داشتند، آنها را کنار گذاشتند؛ بله ممکن است برخی از این گونه روایات تقیه‌ای در کتب آنها باقی باشد، ولی صدور تقیه‌ای آنها واضح است و در خود آن روایات شواهدی دارد...^{۲۵}

همچنین ایشان در صفحات دیگری از کتابش به این نکته اشاره کرده است.^{۲۶} به این بیان مرحوم نجفی دو جواب نقضی و حلی داده شده است که به اختصار^{۲۷} اشاره می‌کنیم:

الف. جواب نقضی: این است که در صورت پذیرش ادعای وی باید در بین فقها و حداقل کتاب خود ایشان، حمل بر تقیه بسیار نادر، آن هم با وجود شواهد قطعی باشد، ولی همان گونه که قبلاً اشاره شد، صدها بار ایشان از این تعبیر (حمل بر تقیه شده است) بهره گرفته و در بسیاری از موارد، خود آن را پذیرفته است.

۲۵. جواهر الکلام، ج ۹، ص ۳۶۲: «ومن العجیب قوله فی المقام بطرح نصوص الجواز مع عمل مشهور المتأخرین بها بمجرد احتمال أنها للتقیة التي لم تکن لتخفی علی خواص الاصحاب والبطانة، بل كانوا يعرفون ذلك بمجرد سماعهم من بعض الرواة، ويقولون قد أعطاه من جراب النورة، كما أن الظاهر تصفية هذه الاصول من مثل هذه الاخبار وغيرها، وأنهم بذلوا الجهد مع قرب عهدهم وشدة معرفتهم فی تعرف ذلك وطرح ماکان من هذا القبيل، نعم ربما أبقوا فيها ما هو واضح أنه انما ورد مورد التقیة، وأن فیها نفسها ما يدل علی ذلك».

۲۶. همان، ج ۷، ص ۱۶۴: «...لاستبعاد خفائها علی الخاصة والبطانة التي كانوا يعرفونها بمجرد نقل بعض الرواة لهم خبراً...»؛ ج ۸، ص ۹۸: «من المعلوم عدم الاتجاء الی التقیة التي لا تخفی علی الخواص...»؛ ج ۲۶، ص ۳۵: «و احتمال ترجیحها علیها بالمخالفة لجميع مذاهب العامة... يدفعه استبعاد خفاء مثل ذلك علی الاساطین سيما مع معرفته ما یقع منهم علیهم السلام تقیة بین خواصهم».

۲۷. نقض تقیه در استنباط، ص ۳۰۹.

ب. جواب حلی: در پاسخ به ادعای اول ایشان باید گفت که: اولاً، تعریف دقیقی از اصحاب خاص ارائه نشده است. آیا مقصود از آنها اصحاب اجماع^{۲۸} است؟ و منظور کسانی هستند که از سوی ائمه علیهم السلام در زمان های مختلف مورد تایید قرار گرفته اند؟ و یا منظور افرادی هستند که بیشترین حدیث را از آن بزرگواران نقل کرده اند؟

ثانیاً، گرچه این گروه از اصحاب، اجمالاً با روایات و مشرب فقهی ائمه علیهم السلام آشنا بوده اند، اما این نکته به صورت کلی پذیرفته شده نیست؛ زیرا در کتب روایی به بسیاری از احادیث تقیه ای و یا محمول بر تقیه برخورد می کنیم که در بین روایان آنها افرادی چون محمد بن مسلم، ابو بصیر، ابن ابی عمیر و... به چشم می خورد که اینان از اصحاب اجماع شمرده شده اند؛ به عنوان مثال، راوی روایاتی چون هفده و یا هیجده روز بودن ایام نفاس و نیز تردد آن تا پنجاه روز^{۲۹} و نیز روایات مسح دو دست از مرفق تا سرانگشتان در تیمم،^{۳۰} محمد بن مسلم است و نیز روایت آمین گفتن پس از سوره حمد^{۳۱} از جمیل نقل شده است، که نام هر دو نفر در بین اصحاب اجماع ذکر شده است، و با اندکی تأمل روشن می شود که ظاهر این روایات به گونه ای است که از عدم اطلاع راوی از تقیه ای بودن آن حکایت دارد.

اما ادعای دوم مرحوم صاحب جواهر - که اصحاب و نویسندگان کتاب، بر فرض شناخت روایات تقیه ای، کتب خود را از آنها تصفیه کرده اند - نیز قابل تأمل است؛ زیرا در بحث تدوین کتب حدیثی آمده که اصحاب ائمه علیهم السلام احادیث آن بزرگواران را - که یا خود شنیده بودند و یا به یک واسطه، به دست آورده بودند - در کتبی که «اصل» نامیده می شد،

۲۸. مراد از اصحاب اجماع هیجده نفری هستند که به تصریح کشتی در کتاب رجال خود، امامیه بر تصحیح آنچه که از آنها نقل شده، اجماع نموده اند. آن هیجده نفر عبارتند: «زراره، معروف بن خربوذ، برید، ابوبصیر اسدی، فضیل بن یسار، محمد بن مسلم، جمیل بن دراج، عبد الله بن مسکان، عبد الله بن بکیر، حماد بن عیسی، حماد بن عثمان، ابان بن عثمان، یونس بن عبد الرحمن، صفوان بن یحیی، محمد بن ابی عمیر، عبد الله بن مغیره، حسن بن محبوب و احمد بن محمد بن ابی نصر» (کلیات فی علم الرجال، ص ۱۶۳).

۲۹. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۶۱۴.

۳۰. تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۲۱۰: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن التيمم، فضرب بكتفيه الأرض ثم مسح بهما وجهه، ثم ضرب بشماله الأرض، فمسح بها مرفقه إلى أطراف الأصابع».

۳۱. الاستبصار، ج ۱، ص ۳۱۸: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الناس في الصلاة جماعة حين يقرء فاتحة الكتاب «آمين»، قال عليه السلام ما أحسنها». مرحوم شیخ طوسی می گوید: این حدیث باید بر تقیه حمل شود؛ زیرا اجماع فرقه امامیه بر ترک آمین بعد از اتمام سوره حمد است.

جمع آوری می‌کردند و از قرن چهارم قمری به بعد، احادیث همین کتب، توسط اندیشمندان بزرگ شیعی به کتب اربعه و غیر آن منتقل گردید. جالب این که روایات ثقیه‌ای در این کتب بسیار یافت می‌شود.

اگر نگاهی گذرا به کتب معتبر روایی شیعه، به خصوص *تهذیب الاحکام*^{۳۲} و *الاستبصار*^{۳۳} بشود، احادیث ثقیه‌ای در آنها بسیار است. با توجه به این موارد می‌توان چنین گفت که این کتب از اخبار ثقیه‌ای پالایش نشده‌اند.

و اما ادعای سوم ایشان، مبنی بر این که اگر محدود روایات ثقیه‌ای در کتب آمده، دلیل خاصی داشته و دارای شواهد آشکار است، نیز قابل تأمل است. نگاهی کوتاه به کتبی چون *تهذیب الاحکام*، *الاستبصار* و *وسائل الشیعه* و روایاتی که در آنها چاره‌ای دیگر جز حمل بر ثقیه وجود ندارد، ما را به این امر می‌رساند که این روایات، شاهدی بر حمل بر ثقیه ندارند. واقعیت این است که وجود این دسته روایات، در کتب احادیث به خاطر عدم شناخته شدن وجه صدور آنها بوده است.

همچنین، این نظریه در دوران معاصر مورد توجه یکی از فقها^{۳۴} قرار گرفته است و به تفصیل آن را مطرح و تأیید نموده‌اند. به خاطر اهمیت این بحث و مطالب ذکر شده توسط ایشان، نظریات ایشان را به تفصیل آورده و به مباحثی در ذیل آن اشاره می‌کنیم. ایشان چنین می‌فرماید:

از آن جا که روایاتی که به عنوان ثقیه صادر شده، بدون تردید در بین اخبار بوده‌اند، بنا بر این - ظاهراً - مراد مرحوم شیخ مفید و محقق حلی این است که چون روایاتی که از باب ثقیه صادر شده‌اند، نزد اصحاب و محدثان بزرگوار واضح و روشن بوده، آنها را در کتب

۳۲. شیخ طوسی این کتاب را در شرح *المقننه* شیخ مفید نوشته است. این کتاب شامل مباحث فقهی، اصولی، رجالی و جمع بین اخبار است که دارای ۳۹۳ باب و ۱۳۵۹۰ حدیث است (رک: *الذریعه*، ج ۴، ص ۵۰۴).

۳۳. روایات کتاب *الاستبصار* (هر چند این روایات در کتاب *تهذیب* آمده و برخی *الاستبصار* را قطعه‌ای از *تهذیب* دانسته‌اند؛ رک: *وسائل الشیعه*، ج ۲۰، ص ۳۹۱؛ فصلنامه علوم حدیث، ش ۹، پاییز ۷۷، ص ۱۹۳) در سه دسته خلاصه می‌شوند: ۱. روایات مورد اعتماد شیخ که حدود ۲۴۷۷ روایت از مجموع ۵۵۵۹ کتاب است و شیخ طبق آنها فتوا داده است؛ ۲. روایت مخالف دسته اول - که در مجموع حدود ۱۹۶۵ حدیث را در بر می‌گیرد - مؤلف این روایات را غالباً توجیه و جمع کرده و برخی از آنان را طرد نموده است؛ ۳. روایاتی که شیخ طوسی آنها را به عنوان شاهد بر تأیید و تأویل خود آورده است و شامل ۱۱۱۷ حدیث است (رک: *مبانی رفع تعارض اخبار از دیدگاه شیخ طوسی در الاستبصار*، ص ۶۵ و ۶۶).

۳۴. آیه‌الله سید علی سیستانی در دوره آخر درس خارج اصول خود، در ضمن بحث تعادل و تراجم، این نظریه را مطرح کرده و با نسبت دادن این نظریه به مرحوم شیخ مفید و محقق حلی و تقویت آن به بیان اشکالات وارد بر این قول و جواب از آنها پرداخته‌اند، اما منتشر نشده است.

خویش ذکر نکرده‌اند. همچنین اگر از جنبه اسباب و موجبات تقیه هم نگاه کنیم، این موجبات، اقتضای وجود این روایات را در کتب روایی ما ندارد. ایشان موجبات تقیه را چهار مورد ذکر کرده است:

۱. تقیه به خاطر تحفظ اصحاب ائمه علیهم‌السلام از خطراتی که متوجه آنان بوده است؛
 ۲. تقیه به خاطر حفظ موقعیت علمی امام علیه‌السلام بوده و این که امام متهم به عدم آگاهی نشود؛ این مورد را ایشان به سه فرض تقسیم نمودند که عبارت‌اند از:
 الف. گاه سؤال کننده از اهل سنت بوده است و امام علیه‌السلام طبق نظر آنها پاسخ می‌داده است؛

ب. گاه امام علیه‌السلام در مجلسی حضور داشته که از اهل سنت هم در آن مجلس بوده‌اند؛
 ج. گاه سؤال کننده از شیعیان بوده و لکن قدرت بر حفظ و کتمان آن سخن نداشته است و برای هریک شواهدی از روایات ذکر می‌کنند.

۳. تقیه به خاطر تحفظ از حکومت و نظام سیاسی حاکم بوده است؛
 ۴. تقیه به واسطه پرهیز از انتساب به برخی از غلات و... بوده است.
 نیز گفته است: سبب و موجب اول - که تحفظ اصحاب ائمه علیهم‌السلام از خطرات بود - بدون تردید، پس از مدتی چون مسأله و مورد ظاهر می‌شود، دیگر در بین اخبار نخواهد ماند و از کتب روایات خارج خواهد شد.

اما سبب دوم - که سؤال کننده از اهل سنت باشد - خود به خود از محل بحث ما خارج است؛ زیرا بحث ما در اخبار و روایات اصحاب امامیه است که در کتب روایی نقل شده است. البته این که ائمه علیهم‌السلام به واسطه احتمال حضور برخی افراد از اهل سنت در جلسه ایشان، تقیه بنمایند، امری درست است و این گونه روایات ممکن است در کتب احادیث موجود باشند و لکن مقدار آنها آن قدر زیاد نیست که قابل اعتنا باشد.

و اما موجب سوم - که تحفظ از حکومت‌ها بود - هم مورد ندارد؛ زیرا پس از تغییر حکومت و شرایط، حکم واقعی روشن می‌شود و خود به خود حکم تقیه‌ای کنار می‌رود. همچنین موجب چهارم - که پرهیز از انتساب به غلات باشد - به تدریج و با روشن شدن انحراف فکری آنها، این گونه احادیث در کتب روایی نمی‌ماند.

ایشان سپس دو مؤید برای تأیید نظریه شیخ مفید و محقق آورده که عبارت‌اند از:
 الف. از معصومان علیهم‌السلام روایات زیادی - که متضمن احکام مخالف اهل سنت است - نقل شده است؛ مانند: فضایل اهل البیت علیهم‌السلام، فضایل شیعیان، و روایاتی که شامل طعن

و لعن است و نیز احکامی چون جواز متعه و مسح نمودن بر کفش^{۲۵} و... آن بزرگواران در این امور، با این که دارای اهمیت بوده‌اند، تقیه ننموده‌اند. پس به چه دلیل ایشان در مواردی که خیلی هم اهمیت نداشته، تقیه کنند؟! البته خود ایشان این مؤید را پس از نقل رد می‌کنند؛ به این گونه که تردیدی در وجود تقیه از ائمه علیهم‌السلام نیست و محل بحث، اصل تقیه نیست، بلکه بحث در این است که روایاتی که به عنوان تقیه صادر شده‌اند، در کتب احادیث ما موجودند یا خیر؟

ب. مؤید دوم، این است که ائمه علیهم‌السلام در مورد روایات متعارض، اشاره‌ای به صدور آنها به عنوان تقیه ننموده‌اند و اما این مبنا که گفته شده روایات موافق با اهل سنت، به عنوان تقیه صادر شده و باید حمل بر تقیه شود، از اساس جایی ندارد و برخلاف مباحث تاریخی آن عصر است؛ زیرا بزرگان اهل سنت، مانند: ابوحنیفه در آن زمان معروف نبودند تا این که امام علیه‌السلام بخواهد از آنها تقیه کند. بنا بر این، بعید است که روایات تقیه‌ای در کتب روایی موجود در دست ما باشد.

اشکال: اگر گفته شود روایات متعددی^{۲۶} از امامان معصوم علیهم‌السلام نقل شده است که دلالت دارند بر این که در هنگام تعارض اخبار، روایت مخالف اهل سنت را باید گرفت و روایت موافق را رها نمود، این روایات شاهی بر وجود اخباری است که به عنوان تقیه صادر شده‌اند.

جواب: ایشان می‌فرماید این روایات تنها بر این نکته دلالت دارند که خبر مخالف با اهل سنت را اخذ نما و در این «اخذ» چند احتمال وجود دارد؛ که عبارت‌اند از:
الف. امر به اخذ مخالف اهل سنت در این روایات، «امر نفسی» باشد؛ به این معنا که مجرد مخالفت با اهل سنت دارای مصلحت است و به این معنا نیست که خبر موافق با

^{۲۵} رجوع به کتب روایی مانند اصول الکافی، وسائل الشیعه، بحار الانوار و... بر این مطلب تصدیق دارد که بسیاری از این موارد در این کتب به چشم می‌خورد؛ حتی فقیهی آگاه بر احادیث و روش‌های ائمه علیهم‌السلام چون مرحوم شهید ثانی در موردی مثل جواز متعه از این همه روایت بر جواز تعجب می‌کند. عبارت ایشان چنین است: «و أما الأخبار بشرعیتها (المتعه) من طریق أهل البيت علیهم‌السلام فبالغة أو کادت أن تبلغ حد التواتر لکثرتها، حتی أنه مع کثرة اختلاف أخبارنا الذی أكثره بسبب التقیه، و کثرة مخالفینا فیه لم یوجد خبر واحد منها یدل علی منعه و ذلک عجیب» (شرح اللمعه، ج ۵، ص ۲۸۳).

^{۲۶} رک: وسائل الشیعه، ج ۱۸ باب نهم از ابواب صفات قاضی، ص ۷۵ به بعد، مثلاً در مقبوله عمر بن حنظله آمده است: «...قلت: جعلت فداک إن رأیت إن کان الفقیهان عرفا حکمه من الکتاب والسنة ووجدنا أحد الخبرین موافقا للعامة والاخر مخالفا لهم بأی الخبرین یؤخذ؟ فقال: ما خالف العامة فقیه الرشاد، فقلت: جعلت فداک فان وافقهما الخبران جمیعاً؟ قال: ینظر الی ما هم الیه أمیل حکامهم وقضاتهم فیترک ویؤخذ بالاخر...»

عامه از باب تقییه صادر شده است. در این صورت، به بحث تقییه مربوط نخواهد بود.
 ب. امر به اخذ خبر مخالف آنها «امر طریقی» باشد؛ به این معنا که احتمال این که خبر موافق با اهل سنت مخالف با واقع باشد، بسیار زیادتر از خبر مخالف با آنهاست؛ زیرا اکثر فتاوی اهل سنت مطابق با استحسانات و قیاس و... صادر شده‌اند. بنا بر این احتمال هم، این روایات ربطی به بحث تقییه ندارند.

ج. امر به اخذ مخالف «امر طریقی» است؛ به این معنا که خبر موافق با اهل سنت احتمال دارد از اخبار خود اهل سنت بوده که روای آن را به اشتباه از امام علیه السلام نقل نموده است. شاهد این احتمال، گفتار فضل بن شاذان است که گوید:

... من از مشایخ عامه احادیثی شنیده‌ام و لکن بارها دیده‌ام که بسیاری از اصحاب ما دانش اهل سنت و شیعیان را شنیده‌اند و بر آنها مشتبه شده؛ طوری که حدیث اهل سنت را از شیعیان نقل می‌کنند و حدیث شیعیان را اهل سنت. و من چون این را دوست نداشتم، این را رها نمودم.^{۳۷}

د. امر در این روایات «امر طریقی» باشد؛ به این معنا که خبر موافق اهل سنت احتمال دارد تقییه‌ای صادر شده باشد، و تنها این احتمال از احتمالات چهارگانه مرتبط با بحث است.

و اما روایات این باب، خود چند دسته‌اند که عبارت‌اند از:
 اول. اخباری که، بدون بیان تعلیلی در این باره، به اخذ روایات مخالف اهل سنت دستور می‌دهند؛ مانند: روایت مرفوعه زراره که در ضمن آن آمده است:

... انظر الی ما وافق منهما مذهب العامه فاتركه و خذ بما خالفهم...^{۳۸}

۳۷. معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۲۹۴. که عبارت نقل چنین است: «قال أبو محمد الفضل بن شاذان: سألت أبا رضى الله عنه محمد بن أبي عمير، فقال له: إنك قد لقيت مشايخ العامة فكيف لم تسمع منهم؟ فقال: قد سمعت منهم، غير أنني رأيت كثيرا من أصحابنا قد سمعوا علم العامة وعلم الخاصة، فاختلط عليهم حتى كانوا يروون حدیث العامة عن الخاصة، و حدیث الخاصة عن العامة، فكرهت أن يختلط علي، فترك ذلك وأقبلت علي هذا.»
 ۳۸. حدیث مرفوعه زراره در واقع از کتاب عوالی اللثالی نقل شده است و همچنانکه مشخص است این حدیث مرفوعه است (یعنی سلسله سند تا معصوم علیه السلام کامل نیست، یعنی علامه حلی مستقیم از زراره نقل کرده، بدون نام بردن از وسائط بین خود و زراره) و لکن معمول اصحاب امامیه آن را پذیرفته‌اند، بهر حال متن حدیث چنین است: «سألت الباقر علیه السلام فقلت: جعلت فداك يأتي عنكم الخبران أو الحدیثان المتعارضان فبأيهما أخذ؟ فقال: يا زرارة خذ بما اشتهر بين أصحابك ودع الشاذ النادر، فقلت: يا سیدی انهما معا مشهوران مرويان مأثوران عنكم؟ فقال علیه السلام: خذ بقول أعدلهما عندك وأوتقهما في نفسك، فقلت: أنهما معا عدلان مرضيان موثقان؟ فقال: انظر ألی ما وافق منهما مذهب العامة فاتركه وخذ بما خالفهم، فان الحق فيما خالفهم، فقلت: ربما كانا معا موافقين لهم أو مخالفين فكيف

نگاه کن؛ از بین آن دو، خبر موافق با عامه را رها کن و خبر مخالف آنها را بگیر.

و نیز برخی روایات دیگر.^{۳۹}

آیه الله سیستانی می‌گوید:

رجوع به این دسته از اخبار، با چشم پوشی از ابهامات سندی برخی چون مرفوعه زراره، بر وجود اخباری که به عنوان تقیه صادر شده، در کتب احادیث فعلی ما، دلالت ندارد.

دوم. اخباری که دستور به اخذ مخالف اهل سنت می‌دهد با این تعلیل که رشد در مخالفت با آنان است؛ مانند: مقبوله عمر بن حنظله که حضرت علیه السلام در ضمن آن چنین فرمودند:

...ینظر فما وافق حکمه حکم الكتاب و السنة و خالف العامة، فیؤخذ به... ماخالف العامة ففیه الرشاد...؛^{۴۰}

نظر شود آن خبری که حکم آن با حکم قرآن کریم و سنت موافق است و نیز مخالف اهل سنت است اخذ می‌شود... زیرا آن چه که مخالف اهل سنت باشد، در او رشد است...

در مراد از کلمه «رشد» گفته شده گاه این کلمه مقابل «شر» می‌آید و گاه در قبال «غی» که فرض اول به معنای خیر و صلاح است و در فرض دوم، به معنای هدایت و رسیدن به حق است. و ادعا شده که رشد در این حدیث در معنای دوم ظهور دارد و این حدیث بر وجود اخبار متعارض در عصر امام علیه السلام هم دلالت ندارد، چه رسد به زمان ما؛ زیرا در سؤال راوی فقط وجود اخبار این چنینی را فرض نموده است و حضرت بر اساس این فرض پاسخ فرمودند.

سوم. اخباری که دستور به اخذ مخالف با اهل سنت را بدون ذکر تعارض روایات داده‌اند؛ مانند روایت ابی اسحق که در آن آمده است:

أصنع؟ فقال: اذن فخذ بما فيه الحائطة لدينك واترك ما خالف الاحتياط، فقلت: أنهما معا موافقين للاحتياط أو مخالفين له فكيف أصنع؟ فقال علیه السلام: اذن فتخير أحدهما فتأخذ به وتدع الآخر. «ابن ابی جمهور، عوالی اللالی، ج ۴، ص ۱۳۳».

۳۹. مانند روایت احتجاج طبرسی که چنین است: «...خذ بما فيه خلاف العامة. «الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۰۹».

۴۰. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷۵، حدیث اول. در این حدیث عمر بن حنظله توثیق نشده و لکن فقها این حدیث را به دلایلی پذیرفته‌اند. از این رو، به مقبوله عمر بن حنظله معروف شده است.

ان علیاً علیه السلام لم یکن یدین الله الا خالف علیه الامة...؛^{۴۱}
همانا امام علی چیزی را معیار و ملاک دین نمی گرفت، مگر آنچه که مردم
مخالف آن بودند.

این خبر ضعیف است؛ زیرا علاوه بر این که مرفوعه است، ابواسحق نیز در سند بوده
که توثیق نشده است؛ ضمن این که از صدر روایت این گونه به دست می آید که فرض آن
در مورد تعارض اخبار است.

نیز در این مورد علی ابن حمزه از ابی بصیر روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود:
ما اتمم والله! علی شیء مما هم فیه، ولا هم علی شیء مما اتمم فیه، فخالفوهم، فما هم
علی الحنفیة علی شیء؛^{۴۲}
شما به خدا قسم! بر چیزی که آنها هستند، نیستید و آنها نیز مثل شما نیستند.
پس با آنها مخالفت کنید؛ چون آنان بر روش مستقیم نیستند.

این حدیث هم، ضمن این که ضعیف است، دلالت آن هم درست نیست؛ زیرا احکام
ما در همه موارد و جهات با اهل سنت مخالف نیست. این دسته هم دلالتی بر وجود اخبار
تقیه ای در کتب حدیثی ندارد.

چهارم. روایاتی که به اخذ خبر مخالف اهل سنت، بدون فرض تعارض اخبار، دستور
می دهند؛ مانند روایت موثقه عبید بن زراره از امام صادق علیه السلام که فرمود:

ما سمعت منی یشبه قول الناس فیه التقیة و ما سمعت منی لا یشبه قول الناس فلا
تقیة فیه؛^{۴۳}
آن چه از من شنیدی که شبیه قول مردم (اهل سنت) بود، بدان آن تقیه است و
آن چه از من شنیدی که شبیه گفتار مردم (اهل سنت) نبود، تقیه ای در آن
نیست.

این حدیث از جهت سند معتبر است؛ اما شاید مراد حضرت از «قول الناس» اقوالی از
آنهاست که به خودشان اختصاص دارد و معروف است. حضرت، در چنین مواردی حکم

۴۱. همان، ص ۸۳، حدیث ۲۴ که متن کامل چنین است: «قال أبو عبد الله علیه السلام: أتدری لم امرتم بالأخذ بخلاف ما تقول العامة؟ فقلت: لا أدری. فقال: إن علیاً علیه السلام لم یکن یدین الله إلا خالف علیه الامة إلى غیره إرادة لإبطال أمره، و كانوا یسألون أمير المؤمنين علیه السلام عن الشيء الذی لا یعلمونه، فإذا أفتاهم جعلوا له ضداً من عندهم لیلتبسوا علی الناس».

۴۲. همان، ص ۸۵، حدیث ۳۳.

۴۳. الاستبصار، ج ۳، ص ۳۱۸، حدیث ۱۱۳۰؛ تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۹۸، حدیث ۳۳۰.

به حمل بر تقیه نموده‌اند. بنا بر این، دلالت بر وجود اخبار تقیه‌ای در بین کتب حدیثی - که اینک در اختیار است - ندارد.

ایشان در پایان می‌گوید: بنا بر این، ممکن است گفتار مرحوم شیخ مفید و محقق حلی در این بحث تقویت گردد.

در سخنان یاد شده مواردی قابل تأمل وجود دارد که به راحتی نمی‌توان حکم به اثبات آن نمود و یا به عنوان یک احتمال قوی از آن دفاع کرد. آن موارد چنین است: ایشان اسباب و موجبات تقیه را در چهار مورد منحصر دانسته و غیر از یک مورد از آنها در باره بقیه می‌گوید:

هیچ کدام از آن موجبات، اقتضای وجود روایات تقیه‌ای در بین اخبار فعلی ندارد.

باید گفت: چه دلیلی برای این انحصار اسباب است؟ این حصر، حصر عقلی نیست. بنا بر این، ممکن است دلیل تقیه غیر از موارد مذکور باشد؛ ضمن این که همان موردی که ایشان پذیرفتند و ادعای ندرت آن را نمودند، اگر به شرایط آن زمان و اختلاط بسیار زیاد اهل سنت و شیعه و عدم صف بندی‌های مرسوم در زمان ما توجه کافی گردد، آن مورد - در جلسه درس و یا سخن گفتن امام علیه السلام از اهل سنت حاضر باشند و امام بدین واسطه تقیه کند - امری نادر نیست؛ اما دو تأییدی که برای این نظریه آوردند، هر دو، مردود است؛ زیرا همان طور که در مؤید اول، خود ایشان توجه نمود، تردیدی در صدور روایات تقیه‌ای نبود و شیخ مفید و محقق حلی هم این را نفی نمی‌کردند، بلکه ادعا این بود که روایات تقیه‌ای در بین اخباری که امروز در دست ماست، موجود نیست و حال آن که تمام مطلب این دو مؤید عدم صدور اخبار تقیه‌ای بود و این نکته‌ای است که بطلان آن واضح و مورد پذیرش قایل بزرگوار است.

احتمالات چهارگانه‌ای که ایشان در مورد کلمه «اخذ» در این اخبار دادند، غیر از احتمال چهارم، ضعیف بوده و قابل اعتنا نیستند. این که امر به اخذ در این اخبار نفسی باشد و یا طریقی، با فرض این که احتمال مخالفت خبر موافق عامه با واقع بیشتر باشد و یا در واقع، خبر عامه بوده و به اشتباه از امام نقل شده، احتمالاتی نیست که در بین عقلا و عرف - که ملاک فهم احادیث هستند - با اعتنا باشد؛ علاوه بر این که صرف مخالفت با اهل سنت دارای مصلحت باشد، سازگاری با مبانی عدلیه - که قایل به حسن و قبح عقلی در افعال حکیم هستند - ندارد و ما هم که به واقع مکلف نبوده تا احتمال کثرت مخالفت

با واقع ما را مکلف به تکلیفی نماید.

به نظر می‌رسد این نظریه از جهتی مشابه نظریه مرحوم بحرانی در *الحدائق الناضرة* و بزرگان اخباری است؛ با این تفاوت که آنها قایل به پالایش اخبار از احادیث ضعیف و غیر موثق توسط محدثان بزرگوار هستند و می‌گویند: در کتب روایی معتبری که در دست ماست، دیگر خبر ضعیفی نیست و به شدت، تقسیم خبر به صحیح و ضعیف و... را انکار می‌کنند و بر این ادعای خود چنین استدلال کرده‌اند که محدثان تلاش‌های وافری در کنار گذاشتن احادیث ضعیف داشته‌اند.^{۴۴} نظریه مذکور (پالایش کتب روایی معتبر از احادیث تقیه‌ای) نیز همان ادعا را در باره احادیث تقیه‌ای دارند. جالب اینجاست که نظریه اخباریان با این که دارای شواهد و مؤیدات زیادتری است، از سوی مجتهدان و قایلان این نظریه به شدت رد شده، و لکن مشابه آن را با شواهدی بسیار اندک در این بحث تقویت نموده‌اند!

نتیجه

از آن چه در این نوشتار مطرح شد، به دست می‌آید که نظریه پالایش منابع حدیثی معتبر از روایات تقیه‌ای توسط اصحاب، سخن درستی نیست و این گونه روایات در منابع روایی ما وجود دارد و روش فقهای بزرگوار نیز در دروس تخصصی فقه خود، شاهد بر این ادعاست؛ زیرا آنان در استنباط احکام به بررسی روایات از جهات مختلف، و از جمله، از جهت صدور آن به موضوع تقیه می‌پردازند. آن چه هم به صاحبان این دیدگاه نسبت داده شد، در صورت صحت انتساب، یک امر اجتهادی است که برای فقها و مجتهدان دیگر حجیت نخواهد داشت.

کتابنامه

— *اختیار معرفة الرجال*، محمد بن حسن طوسی، تحقیق: میرداماد، محمد باقر حسینی و

۴۴. رک: *الحدائق الناضرة*، ج ۱، ص ۶ به بعد: «ولم یفتنوا إلى ان هذه الاحادیث التي بایدینا، إنما وصلت بعد أن سهرت العیون فی تصحیحها و ذابت الابدان فی تنقیحها، و قطعوا فی تحصیلها من معادنها البلدان، و هجروا فی تنقیحتها الاولاد و النسوان، كما لا یخفی علی من تتبع السیر و الاخبار، و طالع الكتب المدونة فی تلك الآثار، فان الاستفادة منها - علی وجه لا یزاحمه الريب و لا یداخله القدرح و العیب - انه كان دأب قداماء اصحابنا المعاصرين لهم عليه السلام إلى وقت المحمدين الثلاثة فی مدة تزيد علی ثلاثمئة سنة ضبط الاحادیث و تدوینها فی مجالس الائمة و المسارعة إلى اثبات ما یسمعون خوفاً من تطرق السهو و النسيان، و عرض ذلك علیهم، و قد صنفا تلك الاصول الاربعمئة المنقولة كلها من اجوبتهم عليهم السلام و انهم ما كانوا یستحلون رواية ما لم یجزموا بصحته...».

- مهدی رجایی، قم، موسسه آل البيت، ۱۴۰۴ق.
- الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، تحقیق: محمد باقر خراسان، نجف، منشورات دار النعمان، اول، ۱۳۸۶ق.
- الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، محمد بن حسن طوسی، تصحیح: محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چهارم، ۱۳۶۳ش.
- الاقطاب الفقهیه علی مذهب الامامیه، محمد بن علی بن ابراهیم احسائی (ابن ابی جمهور احسائی)، تحقیق: محمد حسون، قم، مطبعه الخیام، اول، ۱۴۱۰ق.
- بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، بیروت، موسسه الوفاء، دوم، ۱۴۰۳ق.
- بحوث فی العلم الاصول، تقریرات درس محمد باقر صدر، سید محمود هاشمی، مرکز الغدیر، پنجم، ۱۴۱۷ق.
- تسدید الاصول، محمد مومن قمی، قم، موسسه النشر الاسلامی، اول، ۱۴۱۹ق.
- تصحیح اعتقادات الامامیه، محمد بن نعمان العکبری، بیروت، دارالمفید، دوم، ۱۴۱۴ق.
- تهذیب الاحکام، محمد بن حسن طوسی، تصحیح: محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چهارم، ۱۳۶۵ش.
- جوابات اهل الموصل، محمد بن نعمان، قم، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، قم، مهر، بی تا.
- جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، تحقیق: عباس قوچانی، قم، دارالکتب الاسلامیه، سوم، ۱۳۶۷ش.
- الحدائق الناضره، یوسف بحرانی، تحقیق: محمد تقی ایروانی، قم، جامعه مدرسین، بی تا.
- الذریعة الی تصانیف الشیعه، محمد محسن تهرانی (آقا بزرگ)، بیروت، دارالاضواء، سوم، ۱۴۰۳ق.
- الرافد فی علم الاصول، سید علی سیستانی، تقریر سید منیر، سید عدنان، قم، مهر، اول، ۱۴۱۴ق.
- رجال الخاقانی، علی خاقانی، تحقیق: محمد صادق بحر العلوم، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، دوم، ۱۴۰۴ق.
- رساله فی التقیة، مرتضی انصاری، تحقیق: فارس حسون، قم، موسسه القائم آل محمد علیهم السلام، اول، ۱۴۱۲ق.
- رسائل المرتضی، شریف مرتضی، تحقیق: مهدی رجائی، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵ق.

- الروضۃ البہیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، زین الدین جبلی (شہید الثانی)، قم، داوری، اول، ۱۴۱۰ق.
- السراج الوہاج لدفع عجاج قاطعة اللجاج، فاضل قطیفی، قم، موسسه النشر الاسلامی، اول، ۱۴۱۳ق.
- السرائر، محمد بن منصور (ابن ادريس حلی)، قم، جامعہ المدرسین، دوم، ۱۴۱۰ق.
- عوالی اللثالی العزیزية فی الاحادیث الدینیة، محمد بن علی بن ابراهیم احسائی، قم، سید الشهداء، اول، ۱۴۰۳ق.
- فرائد الاصول، مرتضی انصاری، قم، مجمع الفکر الاسلامی، اول، ۱۴۱۹ق.
- القواعد الفقہیہ، سید محمد حسین بجنوردی، تحقیق: مہدی مہریزی و محمد حسین درایتی، قم، نشر الہادی، ۱۴۱۹ق.
- القواعد والفوائد، ابی عبد اللہ محمد بن مکی عاملی، تحقیق: سید عبد الہادی حکیم، قم، مکتبۃ المفید، بی تا.
- الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تہران، دارالکتب الاسلامیہ، سوم، ۱۳۸۸ق.
- کفایۃ الأثر فی النص علی الائمة الاثنا عشر، خزاز قمی رازی، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ق.
- کلیات فی علم الرجال، جعفر سبحانی، قم، موسسه النشر الاسلامی، سوم، ۱۴۱۴ق.
- لسان العرب، ابن منظور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
- مبانی رفع تعارض اخبار از دیدگاه شیخ طوسی در استبصار، سید علی دلبری، مشهد، دانشگاہ علوم اسلامی رضوی، اول، ۱۳۸۶ش.
- مجمع البحرین، فخر الدین طریحی، تحقیق: سید احمد حسینی، قم، مکتب النشر الثقافہ الاسلامیہ، دوم، ۱۴۰۸ق.
- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ق.
- مدینة معجزات الائمة الاثنی عشر، سید ہاشم بحرانی، تحقیق: عزت اللہ مولایی ہمدانی، قم، موسسه المعارف الاسلامیہ، اول، ۱۴۱۳ق.
- معارض الاصول، نجم الدین جعفر بن حسن (محقق حلی)، قم، موسسه آل البيت، اول، ۱۴۰۳ق.
- معالم الدین وملاذ المجتہدین، جمال الدین حسن، قم، موسسه النشر الاسلامی، بی تا.

- معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواه، ابو القاسم خویی، پنجم، ۱۴۱۳ق.
- المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق.
- متقی الاصول، تقریرات محمد حسینی روحانی، عبد الصاحب الحکیم، قم، الهادی، دوم، ۱۴۱۶ق.
- نقش تقیه در استنباط، نعمت الله صفری، قم، بوستان کتاب، اول، ۱۳۸۱ش.
- وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعه، محمد بن حسن حر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- «مصاحبه با واعظ زاده خراسانی»، مجله علوم حدیث، شماره نهم، پاییز ۷۷.